



۲۰۲۲/۰۱/۰۷



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## مکتی بر فضول حرفی های سفیر ایران!

**" همه آنچه که تو می گوئی، باید حقیقت باشد. لیکن نه همه آنچه که حقیقت است، باید بگوئی "**  
**("ولتیر")**

یکی از فضول حرفی های عوامفریبانه و مداخله گرانه سفیر امروزی و برحال ایران در کابل در دو نقطه خلاصه شده می تواند، یکی اینکه از "فرهنگ مشترک" و همسایگی بهدفع فریب نام می برد و هم چنان در رابطه با مناسبات آنها با طالبان، مکرراً تذکر می دهد که "طالبان یک واقعیت جامعه افغانستان است." این به چه معنی است؟ آیا با این چنین کلمات می خواهد موجودیت افغانستان را دوباره تعریف کند؟ اصلاً در پرنسیپ به او چه غرض که در افغانستان کی حکومت می کند. اصلاً برای



جهان باید فقط این اصل مهم باشد، که چه نوع حکومت می شود؟ نحوه حکومت را ارزیابی کنند که تا چه پیمان به حقوق انسان، آزادی فردی انسان و کرامت او احترام صورت می گیرد و هم چنان حقوق اساسی انسان که حق



انتخاب آزاد عقیده، انتخاب آزاد شغل و محل زیست در جمله محسوب می گردد، لگدمال نگرده. حال باید ازین سفیر پرسیده شده بتواند که مگر بخش هائی از جامعه افغانستان در گذشته هم واقعیت افغانستان نبوده اند؟ در مرحله اول حضور طالبان که در عین حال جنگ داخلی جریان داشته است، و همان حرکت طالبان

بیش از ۹۰ فیصد قلمرو را تحت کنترل خود داشته اند، و همزمان اقل در مقایسه با امروز، در آن روزها، سه کشور، با مهر «اسلامی»، «چون «پاکستان»، «امارات متحده عربی» و «عربستان سعودی»، حکومت آنها را برسمیت می شناختند و روابط دیپلماتیک نیز با آنها برقرار نموده بودند، مگر "واقعیت افغانستان نبوده است؟" چرا در آنزمان چنین تشخیص را به زبان نمی آورده اند. آیا به یاد ندارند، که در آنزمان ایرانی ها مصروف طرح ریزی چه دسایس بوده اند؟ اگر تعریف "واقعیت" از دید این فضول چیز دیگری است، باز هم در اظهارات او صراحت لازم ندارد. پس در آنزمان بر حسب چه معیارها، طرف مقابل آنها را که در تحت نام «اتحاد شمال»، که فقط کمتر از ۱۰ فیصد خاک افغانستان را در اختیار داشته و مهر «اقلیت» را خود آنها، بر خود کوبیده بودند، حمایت می کرده است؟ بر حسب کدام نورمهای بین المللی، و از روی کدام مناسبت، برای خود حق می دهند که در ترکیب افراد، در داخل حاکمیت کشور ما، قضاوت کنند که آیا حکومت «فراگیر» است و یا «فراگیر» نیست. این برای بیرونی ها، بخصوص "ملا های حاکم ایرانی" که اهداف خصمانه را تعقیب می کنند، چه ربطی دارد؟ کلمه بی شرمانه دیگری که از زبان این حراف فضول، شنیده شد اینست که می گوید، بعد از "کنفرانس بن"، "ما

امریکائی‌ها را همراهی نکرده ایم." اولاً مردم افغانستان از شما نه در همراهی و نه هم در عدم همراهی کدام تقاضا داشته اند. هم چنان در هر نوع مناسبات دوجانبه، افغانستان از هیچ کس دیگر به مشوره ضرورت ندارد. مردم ما، هم چنان به اظهارات به ظاهر "خصمانه" رهبران شما، که بطور نمونه علیه امریکا نثار می کنند، گوش نمی دهند. شرم کنید همینکه مهر دروغگوئی و "شیطننت" بر پیشانی رهبران شما کوبیده شده، کافی است. بالاخره مأموران امریکائی، بعد از مرگ "ملا خمینی انتقامجو" تا حدی افشاء ساخته اند، که رهبر تان چگونه از «مهاجرت» و «ملا امامی» در خارج، به کشور برگشتانده شده است، و به چه قیمت. اگر در پس پرده تعاملات و تعهدات "سری" انجام نمی گرفت، آیا این امر ممکن بوده می توانست که "ملاگک یتیم" شما، جرأت داشته باشد تا شعار دهد که "آمریکا هیچ غلطی کرده نمی تواند". در حالی که زیاد کارها کرده است و هم می تواند در آینده کارهای زیادی بکند. این رهبران شما هستند که قطع "تحریم ها" را از جانب امریکا طلب می کنند، نه برعکس. در بحران اخیر افغانستان مردم ما خود دیده اند، که چه خائنین از جمله اتباع کشورما، به منافع عموم مردم وطن ما خیانت کرده اند، از صف این خائنین، شما هم مستخدم جذب کرده اید. برای مردم ما خیلی دردآور است. ام چاره چه؟ وقتی چنین مداخله گران مانند شما وجود دارند، این جنایتکاران منفعت طلب به این و یا آن "قدرت" می پیوندند. این مردم ما هستند که در برابر توطئه های ایستادگی کرده اند و از جانب دشمن صدمات سنگین دیده اند. در تصاویر فوق می بینید که آن افرادی را که شما از آنها، در تحت نام "اتحاد شمال" در جنگ "داخلی"، علیه "طالبان" حمایت می کردید، از جانب "واشنگتن" در نیمه اخیر سال ۲۰۰۱م، به حیث "بديل" طالبان تعیین گردید و پس از ۷ اکتوبر ۲۰۰۱م، با آغاز عملیات هوایی «سنتکوم» و متحدان آن، در زمین با استفاده از سلاح هائی که شما هم، در جنگ داخلی به آنها سپرده بودید، بکمک قوای «متجاوز» و «اشغالگر» پرداخته اند و از آن وضعیت و تقرر به خدمت جدید، چنان بهره بردند که بکمک شما هم چنان، حکومت "فساد" را برقرار و بیست سال طولانی هم از آن حفاظت کرده اند. اینهم تا حدی قابل درک است، که شما با همان افراد در تحت پوشش "فراگیر" و "همه شمول" می خواهید در آینده هم، بنابر تمریناتی که در گذشته داشته اید، به اهداف تان برسید. بطور اخص با صرف نظر از ده ها مثال و توافقاتی که دولت شما بعد از ۵ دسمبر ۲۰۰۱م، با «هیأت اتحادیه اروپا» حین دریافت «رشوه» از جانب آنها داشته است، فقط به این دو تصویر نظر اندازید.



در پرداخت «دالر نقد» از راه های «مخفی» که توسط «رئیس جمهور شما» که با تمایلات "راسیستی" و حمایت از "فاشیزم هیتلری" شهرت خاص کسب نموده است، با طریقه کمک نقدی "سی آی ای" که به حکومت دست نشانده خود، "حامد کرزی"، می رسانید، مشابه نیست که همراهی های صریح حکومت "ملاهای ایرانی" را با "امریکائی ها" نشان می دهد؟ اینکه "حامد کرزی" را کدام دست ها نصب کرده است، نیازمند تفصیل نیست. کمی به گذشته بر می گردیم. بحران دهه های اخیر افغانستان در سال ۱۹۷۹م، روز تا روز کسب شدت می نموده است. در شرق کشور، از مداخلات پاکستان خبرها نشر می شد و در غرب هم از خاک ایران. "ملا خمینی"، درست به تاریخ اول فیبروری ۱۹۷۹م، پس از اینکه از عراق اخراج گردید و مدتی در حومه "پاریس" اقامت داشت، از پاریس، زمانی وارد تهران شد، که "شاه" دوست دیرینه امریکا و غرب، و حامی منافع آنها در منطقه، کشور خود را برای همیشه ترک کرده بود. "شعار خمینی" و پیروان او منجمله "شیطان بزرگ امریکاست!" و یا اینکه "امریکا هیچ غلطی نمی تواند!" اینکه رژیم شاه چگونه و چرا سقوط کرد، بحث جداگانه است. اما بصورت عموم، پس از جنگ دوم "جهانی"، در اذهان عامه هم چنان تا حدی احساس بد گمانی در مورد سیاست قدرتهای

بزرگ، وجود داشته و وجود دارد، که تفصیل درینجا گنجایش ندارد. آنچه برای مردم افغانستان درآورد و فراموش ناشدنی شناخته شده است، همانا دسیسهٔ رژیم "ملا خمینی" است، که قریب شش هفته بعد از ورود او به تهران، رژیم جدید او، به عنوان تحفهٔ "تبارز قدرت"، به "ملاگک"، سازماندهی کرده و وقایع خونین ۱۵ مارچ ۱۹۷۹م هرات را براه انداخته اند، که در نتیجه سی هزار انسان وطن ما، به قتل رسیده اند و علاوهٔ بتعداد ۵۰ نفر اعم از زن و مرد اتباع شوروی نیز، که در بخش های غیر نظامی به حیث کارشناس و انجنیر و هم در بخش امور اجتماعی و خدماتی به حیث مشاور کار می کرده اند، با بی رحمانه ترین شکل، به قتل رسیده اند. آیا حکومت آنزمان افغانستان که بعد از ۲۷ اپریل ۱۹۷۸م قدرت سیاسی را از طریق «کودتا» در دست داشت، «واقعیت افغانستان» نبوده است؟ آیا این هم واقعیت نبوده است، که برای تشدید مداخلات در امور داخلی افغانستان، توسط افسران و جنرالان و سائر سیاسیون و استخباراتی های ایرانی، انواع مختلف گروه های شورشی را، بطور مشخص از جمعیت های «شیعه»، از صف هموطنان افغان ما، تشکیل می داده اند؟ که نخست در تحت نام «نه گانه» یاد می گردید، و هر یک از آنها، به فعالیت های مسلحانه در داخل افغانستان متوسل می شده اند. همان «نه گانه»



زمانی به «هشتگانه» مبدل شد، که «حرکت اسلامی» تحت رهبری «**شیخ آصف محسنی (قندهاری)**» با سیاست ایران و شبکه های دیگر وابسته به «**حاکمیت ایران ملا خمینی**»، «**هشتگانه**»، به مخالفت پرداخته است، و بالاخره دفاتر حزب خود را از ایران به پاکستان انتقال داده است. در همین "حزب" توسط دست های مرموز "استخباراتی" شما "انشعاب" تحمیل شد و شخص مشکوک طرفدار سیاست "راسیستی" شما، به نام "**سید حسین انوری**"، از آن حزب جدا شد. در حادثهٔ "قتل دیپلومات های ایرانی" در "مزار شریف"، شما قرضدار ارائهٔ حقایق هستید. منابع آگاه خبر می دهند که در ساعات "قتل" آنها، قبل از دخول "جنگی های طالبان" به محل، جنگی های همین "سید حسین انوری" در محل، از جمله متحدان "اتحاد شمال"، حضور داشته اند، بعضاً برین عقیده اند که استخبارات شما توسط همین وابستهٔ "ملاهای تان"، "دیپلومات های" ایرانی را، به امر شما، تیرباران کرده است، تا در اسارت "طالبان" که حال "واقعیت افغانستان" می دانید، نیفتند که میدا، اهداف غارتگرانهٔ شما افشاء نگردد. قابل درک است که "سید حسین انوری" می تواند به سفارشات و حمایت های مشهود شما در حکومت "حامد کرزی" به مقام وزارت و ولایت رسیده باشد. روشن است که برای شما هر حکومت در افغانستان "فراگیر" خواهد بود، که افراد چنین حلقات وابسته به شما، در "حاکمیت" دیده شوند. چنین امتیازات و فرصت ها، بخصوص وقتی "سید حسین انوری" به حیث "والی هرات" در حکومت "حامد کرزی" تعیین می شود، حاصل نوعی از همراهی شما با امریکا، در پس پرده بوده نمی تواند؟ خوب می دانیم که از همان آغاز دههٔ هشتاد قرن بیست بعد، «جنرالان استخبارات ایرانی»، در تهران «حزب وحدت» نا وحدت راتشکیل دادند، که بعداً یکی از آنها، با نام «**عبدالعلی مزاری**» و دیگر آنها با نام «**کریم خلیلی**» وارد عمل شدند. این دو فاسد و نوکر شما، به هدایت کارکنان شما، بر جمعیت "هزارهٔ کشور ما" دو مهر دیگر زدند. یعنی اجتماع ثقافتی و کلتوری وطن ما را با "شیعه" و "سنی" تقسیم کرده اند. ازین دو در تبلیغات یکی ترجیح می داده است، که با مهر "شیعه" مانند دوران "صفوی ها" در ایران، تبارز کند و دیگر آن بیشتر از کلمهٔ "هزاره" کار گیرد. پس از مرگ "مزاری"، شخص دیگری که در "**مسابقات خر سواری**" شهرت یافته بود، توسط شما در "رأس"، "حزب وحدت" نا وحدت تعیین گردید، تا شما را در تأسیس و تقویت "فاطمیون" از صف "مهاجران افغان" در کشور شما، که در جنگ سوریه از آنها، به مثابهٔ "گوشت دم توپ" کار گرفته اید، یاری

رساند. چنین جنایات را در "جنگ ایران - عراق" در دهه هشتاد قرن بیست نیز انجام داده اید، که با کلید های پلاستیکی ساخت جاپان، "مهاجران جوان افغان" را به "مین زارها" سوق می دادید و وعده "جنت رفتن" را تبلیغ می کردید. مردم ما می دانند که هر "هزاره" در افغانستان "شیعه" نیست و هر "شیعه" هم "هزاره نیست." اگر چنین هم می بود، باز هم فرق نمی کرد. افغانها باید بیاموزند که هیچ انسان وطن خود را به هر گروه اجتماعی و ثقافتی خاصی که مربوط باشد، در فعالیت های سیاسی تحریم نه کنند و هیچ انسانی را از آزادی محروم نسازند. «هزاره های» وطن ما هم، می تواند مانند سائر "اینتی ها"، پیروان غیر از "شیعه" و غیر از "سنی" نیز داشته باشند که مانند همه باید از حقوق مساوی انسانی، برخوردار باشند. یک زمان، به صحبت پسر همان "پادشاه" ایران که شما "سقوط" دادید، در یک تلویزون گوش می دادیم ( حال در مهاجرت بسر می برد)، که او از موقف "جامعه باز و دیموکراسی" حمایت می کرد. در جایی چنین گفت که "من هیچگاه از هموطنم، نمی پرسم که شیعه و یا سنی است" در حالی که این نویسنده چنین موقف را قابل تقدیر می داند، حرف دیگر او هم صریحتر چنین بوده است، که می گفت: "عقیده حق شخصی" فرد است. حال مردم ما هر چه هستند، در قدم اول به شما ربطی ندارد. به یاد داریم که پس از وقایع خونین هرات، سهم مداخله گرانۀ ایران در تشدید بحران افغانستان روزافزون بوده است. از مدتی است که در ترکیب افراد "سیاسی" در "حاکمیت" دولتی افغانستان از هر طرف، مطالبات از داخل و خارج، بشکل افاده های عام و تخیلی بزبان آورده می شود، اما هدف هر یک از آنها، جاگزین ساختن همان نوکران و ارتباطی های استخباراتی خود آنها می باشد. در عمل تعیین همچو تیم های "آرمانی" این کشورهای خارجی، تقریباً غیر ممکن بنظر می رسد. از جانب دیگر از چنین فرضیه ها، و از هر ترکیب افراد، انتظار نتایج مثبت مطلوب را هم نمی توان داشت. هر طفل و هر فرد بی مغز هم می تواند درک کند که این چنین فضول ها، مانند سفیر "ملاهای بی مغز شیعه ایرانی" به سادگی در تحت کلمات "همه شمول" تا "فراگیر"، "حکومت مشارکتی" و یا یک "حکومت بر پایه وسیع"، چه اهداف سر پوشیده را به پیش می برند. این چنین کلمات در گذشت بیش از چهل سال شنیده شده است. کسانی که امروز اجتماعات را بصورت سطحی، فقط بر حسب شاخص های خیالی مهر می زنند، ممکن کمتر توجه کنند که اتباع یک کشور مستقل، چه نوع «دولتی» را خود می خواهند که تشکیل دهند. تشکیل یک دولت، به همبستگی و توافق به قوانین مطروحه نیازمند است. انجام وظایف به "مهارت کاری" و نیت فرد و صداقت او در کار، مرتبط است، نه اینکه در رگ او چه گروه خون باید جریان داشته باشد و یا از نگاه عقیدوی، حین انجام کار، پیرو چه عقیده دینی باید باشد. در انجام وظیفه دو اصل مهم است، یکی اینکه بر حسب قانون، شخص باید رسماً توظیف شده باشد تا مکلفیت و صلاحیت او با تمام جوانب حقوقی، بر طبق قانون مستند و تصریح شده باشد. فرد باید بر حسب قانون در برابر اجراءات خود، بعداً نیز در صورت لزوم به جوابگوئی کشانده شده بتواند. دوم اینکه حین انتخاب، شخص باید در مقایسه با دیگر کاندیدان و داوطلبان در استعداد و مهارت کاری خود، از بهترین استعداد و مهارت، برخوردار باشد. استعداد فرد، که دور و پیشان او ممکن او را منسوب به گروه بدانند، با گروه، ارتباط ندارد. هر انسان، با مشخصات خودش، فقط "یگانه" موجود و یگانه فرد است. در تبادلۀ معلومات، فقط آنچه به عنوان تبادل نظر صورت می گیرد، از آن، همان شخص گوینده است، که خود مستقلانه افاده می کند. این مفاهیم ذکر شده با مغز دیگران، ربطی ندارد. بصورت عموم، آنچه ما در باره افغانستان می شنویم، زیادتر، جمعیت ها را به نام "قوم" و یا با "مهر" پیروی از کدام دین یاد می کنند. درین دو ممکن از "زبان" هم یاد شود. در حیات اجتماعی مهمترین اصل، هنر و صنعت است که در خلاقیت پدیده های کلتوری نقش دارد. دانشمند

آلمانی "هنس پیتر دیور" در جایی می گوید که "خلاقیت ارزش های کلتوری در استعداد هنری و صنعت نهفته است، نه در زبان" از جانب دیگر استعدادهای انسانی هم چنان تنها در کدام گروپ خاص اجتماعی، تولد نمی شوند. به این تصویر توجه کنید. با انتخاب این سند تاریخی توسط نویسنده از "آرشیف اسناد" هیچگاه، با حمایت و یا مخالفت با سیاست ایالات متحده در حال حاضر ارتباط ندارد. بلکه یکبار دیگر توجه نمایند، که "اعلامیه آزادی امریکا در سال ۱۷۷۶م در فیلادلفیای" ایالات متحده، قریب ۲۹ سال بعد از تأسیس پادشاهی افغانستان، انتشار یافته



(د... همه امریکائی اند: "اعلامیه آزادی ۱۷۷۶م در فیلادلفیا")

است، همه را «امریکائی» می نامند. صرفنظر از باشندگان بومی امریکا و مهاجران، درین محفل انسانی از "یونان"، "ایتالیا"، "هسپانیه"، "فرانسه"، "آلمان"، "هالند"، "انگلیس" و غیره شامل بوده اند، که همه را "امریکائی" خواند. از اینکه اتباع آن سرزمین دارای چه ترکیب نژادی است، نمی خواهیم درینجا به بررسی بگیریم. اما با هر ترکیبی اجتماعی که دارد باز هم، به با قدرت ترین کشور در جهان مبدل شده است. حال چرا اتباع افغانستان هم چنان، حق نداشته باشند که خود آنها را با یک نسبت و هویت تعریف کنند؟ حرف خیلی مسخره دیگر هم چنان از زبان این فضول سفیر شنیده شد، که گویا، "رهبر" آنها، به عنوان "انتقامگیری از امریکا"، به نسبت "کشته شدن قاسم سلیمانی" (به تاریخ ۳ جنوری ۱۹۲۰م در میدان هوایی بغداد، در عراق کشته شد). "خروج امریکا" را از افغانستان "هدف" داشته است، که "حال موفق شده است" به به. به این بی مغز باید گفت که این ادعا به همان افسانه،



تصویری از تظاهرات مردمی در کابل، افغانستان، در پی کشته شدن قاسم سلیمانی، رهبر گروه طالبان، در ۳۱ ژانویه ۲۰۲۰.

شباهت دارد که در یک دره کوه، از موجودیت "ازدها" حکایت می شد. وقتی هر "لافوک" از آن دره بیرون می شد، می گفت که: "من ازدها را کشته ام." استعداد افراد اجتماعات از روی شکل و اندام ظاهری، تشخیص شده نمی تواند. به این بی مغز باید گفته شود که مردم افغانستان، خود فرزندان دارند که می توانند اهداف هر گروه و تشکل را تشخیص کنند. همین "تشکل فعلی"، با اسلحه در دست، خود آنها را مسلط بر اوضاع معرفی می کنند برای



صاحبنظران ما، از یکطرف تصورات خاص آنها که از "دین" دارند، قابل پشتیبانی در دولتداری نبوده است از جانب دیگر این همه، برچسپ های دیگری هم که اگر با "قوم" ارتباط می دهند، درست "ازدها" نیست، مسئله برین است، که ممکن این چنین تشکل بتواند، زیر نام "دین" یک نوعی از "دیکتاتوری" را مستقر سازد، اینکه چه عمر خواهد کرد، گذشت زمان آنرا برملا خواهد ساخت. این نویسنده مخالف هر نوع شایعه پراگنی، "حدسیات" و "پیشگویی های" غیر علمی می باشد. در عین حال خوشبین به این امر است، که در جامعه افغانستان هم چنان انسانهایی موجود اند که به ماهیت اصلی "جامعه باز" و "دیموکراسی" پی می برند که متضمن



برقرای فضای همزیستی صلح آمیز برای پیروان همه ادیان می باشد. تصویری را که می بینید، اسمش را "بهادر امینیان"، "سفیر ایران در کابل" نوشته اند و این تصویر از صفحه تلویزیون "طلوع" گرفته شده است. طرز صحبت این شخص به اندازه فریبکارانه و دور از حقیقت است، که نمی خواهیم تا برای رد ادعاهای او نقطه به نقطه تماس گرفته شود. در رابطه با برخورد دولت ایران، در طول سالهای "بحران" افغانستان، او اظهارات دور از حقیقت داشته است و هم در مورد لاف و گزاف او که در خصوص مراودات کشورش با "مهاجرین افغان"، فضول حرفی کرده است، ازین شخص نمی خواهیم "نقل" کنیم. هم چنان اظهارات او نسبت به سیاست "امریکا" برای این نویسنده ارزش ندارد. اینکه ایران در کدام سمت افغانستان واقع است و طول مرز ما با این کشور چند کیلومتر است



و یا اینکه ما به زبان همدیگر صحبت می‌توانیم و پیروان دین واحد و مذاهب "سنی" و "شیعه" در هر دو کشور داریم، موضوع بحث نویسنده نیست. این همه ارزشهای کلتوری و فرهنگی، اساس دولت را ساخته نمی‌تواند. اگر در کشور ما دولت "افراطی سنی" ایجاد گردد، انتخاب خوب نخواهد بود، مانند آنکه در ایران "ملاهای شیعه" راه "صفوی‌ها" را در پیش گرفته است. مسئله "حاکمیت" بر یک قلمرو وظیفه دولت است، با این همه چرندیات او ربطی ندارد. مردم افغانستان، با "بحران افغانستان" و هم چنان با "بحران" و وضعیت جغرافیایی و سائر منابع اطلاع دارند. وقتی این فصول جامعه افغانستان را "چند قومی" می‌داند، ما هم به زبان علمی خود ما، "کثیرالاینتی" و "کثیرالادیان" و یا "کثیرالمذهب" می‌دانیم، اما ریشه بحران را در کشور ما، در ین ترکیب نمی‌بینیم. این ترکیب اجتماعی سابقه بیش از هزاران سال دارد. این به دیگران چه، که در کشور ما چند زبان وجود دارد. در وقت پادشاهی مغل تنها در کابل، با ۱۳ زبان صحبت می‌شد و مردم از همزیستی صلح آمیز برخوردار بوده اند. وقتی این بی مغز و مداخلگر، برای افغانستان یک حکومت "فراگیر" می‌خواهد، و باز طوری افاده می‌کند که ما نمی‌خواهیم که "یک قوم بیاید" و قدرت را در دست گیرد. برای این فتنه و مفسد باید گفت، که برای تو چه! مردم افغانستان در مرحله تاریخی، زندگی "قومی" قرار ندارد. این جامعه سابقه خیلی دیرینه با ساختارهای دولتی دارد. وقتی او ادعا می‌کند که باید از تمام اقوام در حکومت شامل باشد، باید بشنود که در تعیین چنین ترکیب، هیچکسی از بیرون حق ندارد، که به شکلی از اشکال، خود را "حامی" این و یا آن "قوم" و یا حامی "پیروان کدام مذهب" در داخل وطن ما بداند. حل سیاسی، فقط توسط افغانها ممکن است و آن اینکه، همبستگی تمام تشکل های اجتماعی باید بر طبق قوانین و تعهدات در برابر جامعه و وطن ما تحکیم یابد که بعداً حاکمیت دولتی خطوط مناسبات کشور را با جهان خارج، تعیین کرده می‌تواند که فارغ از هر گونه تبعیض در برابر انسانهای دیگر در کشورهای جهان باشد. محاسبه با همچو فضولها، ساده است. آنچه قابل تذکر می‌دانیم اینست که افرادی چون این شخص که اگر خود را نماینده "حوزه تمدنی" بداند و فکر کند که سرنوشت این منطقه را باید تعیین کند، باید به حرف های بی معنی و عوامفریبانه آنها گوش داده نشود. زیرا تمام ارزشهای کلتوری و فرهنگی، ملکیت کدام شخص نیست و در انحصار کس بوده نمی‌تواند. هر انسان در هر ثانیه و هر دقیقه که بخواید ازین ارزشهای کلتوری و فرهنگی، بدون جبر در زندگی خود کار می‌گیرد. در اداره سیاسی کشور، ایجاد و حفظ نظم دولتی، حاکمیت قانون است، که توافق بر همچو قانون، مربوط اتباع افغانستان است. برای اینکه خود مانرا در یک مسیر فکری بیابیم، که روابط ایران را با افغانستان بطور خلص با ذکر چند نمونه، تشخیص بتوانیم، به این چند رویداد از وقته های مختلف مکث می‌کنیم. وقتی در ماه جولای سال ۱۹۷۳م (۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ه ش) رژیم سلطنتی در افغانستان سقوط داده شد، در آنزمان «رژیم شاهی ایران»، وظیفه «ژاندارم» را در منطقه برای امریکا و غرب ایفاء می‌کرد. در آنزمان دولت ایران تلاش ورزید، تا با مواضع مساعدتر اقتصادی و نظامی ای که داشت، افغانستان را که در حقیقت از یک سیاست «بی طرفی مثبت» پیروی می‌کرد، از پیوندهای سابقه آن که روابط دوجانبه و بدون قید و شرط با «همسایه شمالی» خود داشت، لزان سازد و روابط کشور را با همسایه شمالی، که در موقف یک "قدرت بزرگ"، در جهان بوده است، برهم زند. کودتای خونین در اپریل ۱۹۷۸م وضعیت را در افغانستان پیچیده تر ساخت. وقتی در اول فبروری ۱۹۷۹م، «ملا خمینی»، به یاد «صفوی‌ها»، رژیم شاه ایران را «سقوط» داد، درست به تاریخ ۱۵ مارچ ۱۹۷۹م، هواداران «خمینی» بکمک شبکه ها و حلقات جاسوسی ایران که در زمان شاه در بخش فعالیت های پس مرز تعبیه شده بود، در شهر هرات حمام خون برپا کردند که قبلاً نیز یاد گردیده و قریب سی هزار هموطنان

ما، به قتل رسیدند. در ادامه این وقایع و قبل از ورود قوای شوروی به افغانستان، طوری که قبلاً نیز گفته شده است، مأموران دولت «ملا خمینی»، در تحت نام «شیعیان» به سازماندهی، تسلیح و تمویل شورشی‌ها مشغول بوده است. وقتی دولت و یا «حکومت چپی» سقوط کرد، نویسنده شاهد اوضاع، در ده ماه بعد از «سقوط» در کابل بوده است. صرفنظر از اینکه توسط جنگی‌های «مسعود» و «حزب وحدت» و قومندان‌های گروپ «اسماعیلیه» تحت نفوذ خانواده «سید کیان» که در کابل حد اعظمی چور و چپاول را به راه انداخته بودند، در حالی که در آنوقت هم اکثریت سفارتخانه‌ها مسدود بوده است، سفارت ایران و هم پاکستان باز بوده است. به یاد داریم که وقتی اتباع افغانستان، با داشتن پاسپورت به سفارت ایران برای اخذ «ویزه» می‌رفته‌اند، در حالی که حتی مکتوب از وزارت خارجه «حکومت جهادی» می‌داشته‌اند، با وجود آنهم، مأموران سفارت ایران، به مکاتیب وزارت ارزش نمی‌داده‌اند، از هر فرد می‌خواسته است، تا از «حزب وحدت» برای آنها مکتوب بیاورند. ناگفته نماند، همان مأمور دولتی ایران، که در تهران، حین تشکیل و تأسیس «حزب وحدت» لقب «پادشاه مخفی» را کمائی کرده بود، با «سقوط رژیم چپ» در افغانستان، به حیث سفیر ایران در کابل تعیین گردیده بود. در همان روزها بوده است که در نتیجه دخالت‌های صریح این سفارتخانه‌ها و بخصوص ایران و پاکستان، جنگ «داخلی» در افغانستان، توسط وابستگان آنها، براه افتاده است. حال وقتی همین سفیر دروغگو، می‌گوید که «ما امریکائی‌ها را همراهی نکردیم، حرف خیلی پوچ است، زیرا در قدم اول، امریکائی‌ها و متحدان آنها، به عسکر ضرورت نداشته‌اند. اما وقتی «هیأت» اروپائی، به هدایت جلسه کشورهای اتحادیه اروپا، پس از ختم کنفرانس «بن» به تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۰۱م، با ایرانی‌ها تماس می‌گیرند، برای جلوگیری از فتنه خلق کردن، پرداخت «رشوه» به ایرانی‌ها توصیه کرده بودند. زیرا «حزب وحدت» شامل «اتحاد شمال» بوده است، باید به همکاری در دولت «مؤقت» توصیه می‌شد. فعالیت‌های مخفی آنها، تنها با جمعیت «شیعه» محدود نبوده است. «شیعیان» وطن همه پیرو «ملا خمینی» نبوده و نیستند. «تورن اسمعیل» که از نخستین توطئه بزرگ، تا امروز در خدمت ایران قرار دارد، خود «تاجیک» و «عضو جمعیت اسلامی» می‌باشد. در حالی که به این چیز هم ضرورت نبوده است، زیرا حزب وحدت از مدت‌ها در اتحاد شمال شامل بوده است. اما باز هم ایرانی‌ها در تماس با «اتحادیه اروپا» امتیازات را برای خود اختصاص داده‌اند. فقط یک نقطه را باید یادآور شویم، که برای حمایت از «کرزی» حتی «گلبدین حکمتیار» را مجبور به خروج از ایرن ساخته‌اند، زیرا موضعگیری‌های تبلیغاتی او را در روزهای نخست بر ضد حکومت «حامد کرزی» و فیصله «بن»، به موقف ایرانی‌ها نیز مضر می‌دانسته‌اند. حال چگونه است؟

پایان

....



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید